

## دعوت به نابودي ميهن

[contact@korosherfani.com](mailto:contact@korosherfani.com)

کورش عرفاني

با هر چه بحراني تر شدن اوضاع عراق اين احتمال قوت گرفته است که آمريکا براي يافتن راه حلي به اقدامي «فرا عراقي» پردازد. جمهوري اسلامي ايران که مي داند رهايي آمريکا از باتلاق عراق، آغاز پرداختن جدي به اوست، تمامي تلاش خود را به کار گرفته است تا ايالات متحده را در کشور همسايه زمين گير کند. ايران و آمريکا به نوعي، جنگ اعلام نشده ي خود را در عراق آغاز کرده اند و احتمال انتقال آن به خاک ايران بسيار زياد است. اينکه چنين اتفاقي بيافتد يا خير و اگر بلي چه زماني، تابع برخي عوامل است که بايد تحول آنرا دنبال کرد: اينکه آيا آمريکا موفق به سرکوب مسلحانه ي قيام شييعيان مي شود، اينکه آيا اتحاد استراتژيکي ميان شييعيان و سني ها در اين کشور بوجود مي آيد، اينکه آيا مقاومت مسلحانه در عراق مي تواند زاینده ي يك جنبش مردمی و سراسري شود يا خير، اينکه آيا جمهوري خواهان در انتخابات آينده ي آمريکا به پيروي مجددي خواهند رسيد يا خير و ...

شرایط فوق و احتمال برخورد نظامي آمريکا با ايران سبب شده است که برخي از ايرانيان در داخل و خارج از کشور فعال گشته اند تا چنين امري را مورد ترغيب و تشويق قرار دهند. برخي از رسانه هاي فارسي زبان خارج از کشور با طرح اين موضوع و نظر خواهی از ايرانيان در تقويت اين فکر نقش مي آفرينند. تصور اينکه از طريق حمله نظامي آمريکا مي توان از شر رژيم فعلي رها شد و به آزادي و رفاه و دمکراسي رسيد به طور گسترده اي ميان ايراني ها رواج يافته و هر روز بديهي تر نيز به نظر مي رسد. آيا اين گرايش آگاهانه صورت مي گيرد؟ آيا آمريکا مي تواند به ايران حمله ور شود؟ آيا نتيجه چنين کاري دسترسي ايرانيان به دمکراسي خواهد بود؟ نوشتار زير تلاش دارد تا با برخي داده ها و فرضيه ها را درباره پرسش هاي فوق بررسي کند.

### وضعيت اعتراض گري در جامعه

پرداختن به اين گرايش عمومي ايرانيان نيازمند فهم چرایی پيدایش آن مي باشد. در اين مورد بايد ياد آوري کرد که سرکوب خونين، بي رحمانه و منظم اعمال شده از جانب رژيم، هزينه ي اعتراض گري را در داخل کشور آنچنان بالا برده است که قبول پرداخت آن نيازمند انسانهايي است که برآستي آزاده اند و در آنها دو عنصر آگاهي و شجاعت شکل گرفته است. اين در حالي است که در طول يك ربع قرن سرکوب، استثمار، استحمار و وحشت آفريني، جمهوري اسلامي موفق به شکل دهی به جامعه اي منحن شده است که خصلت نخست آن، ستم پذيري است. ملتي که در اکثريت مطلق خود اسير ناخواسته ي اختناق و کنترل گري رژيم شده و به دليل نا آگاهي و يا دروني کردن ترس، سر در مقابل ظلم و استبداد جمهوري اسلامي خم کرده است و درمقابل روند غير انسان ساختن خویش دم بر نمي آورد. غارت ثروتها، فرار مغزها، صدور دختران جوان به عنوان برده ي جنسي، غارت آثار باستانی، گراني سرسام آور، محو فرهنگ کهن ايران، نابرابري طبقاتي بي سابقه، چند ميليون معتاد، وجود صدها هزار کودک خياباني، صدها هزار زن تن فروش، ميليونها فقير و بيکار، و ... منجر به اين نمي شود که اکثريت مردم ايران با تکیه بر فهم و غيرت، فکر کمترین اعتراض جدي و جمعي را براي تغيير حيات فلاکت بار خود به سر راه دهند.

عمق مسخ اجتماعي به حدي است که حتي به ظاهر آگاهترین اقشار جامعه مانند دانشجويان و اساتيد دانشگاه ها، به يك طريق يا به طريق ديگر، به شرایط جهنمي و منحن کنوني تن داده و براي سکوت توجیه ناپذير خویش توجیهات فراواني را مطرح مي کنند. ميليونها ايراني اسير بديهيات روزمره ي زندگي بوده و مشغول حل مشکلات ابتدایي حيات اقتصادي خود و خانواده شان هستند. دگرديسي ايرانيان به سوي تبديل شدن به ملتي ترسو

و ظلم پذیر در سالهای بعد از انقلاب آنچنان شدت یافته است که محافظه کاران چند روز پیش، در مرداد سال 1383 هوس کرده اند برای سخت گیری در باره رابطه ی میان زن و مرد کار را به جایی برسانند که به قول یکی از نمایندگان مجلس هفتم و درباب جدا سازی دختران و پسران در دانشگاه ها «حتی امام خمینی هم با این کار آن زمان مخالفت کرد.»<sup>1</sup> اینکه امروز مجلس هفتم به خود اجازه می دهد همچنان برای به زنجیر کشیدن هر چه بیشتر مردم طرح و نقشه بکشد نشان می دهد که آخوندها هنوز بر روی ظرفیت ظلم پذیری جامعه حساب می کنند. تا اینجا نیز هر چه خواسته اند کردند و برده داری قرن بیست و یکم همچنان در ایران ادامه دارد.

در چنین شرایطی، معدود آزادیخواهان جامعه به سرعت مورد شناسایی و سرکوب قرار می گیرند و جامعه با آنان همراهی نمی کند. زندانهای رژیم پر از جوانان، دانشجویان، روزنامه نگاران و دگر اندیشانی است که به دلیل عدم حمایت جامعه در سیاهچال های رژیم مورد زجر و آزار و شکنجه قرار می گیرند. حرکت های اعتراضی پراکنده که اغلب هم جنبه ی صنفی دارد به سرعت سرکوب شده و تبدیل به یک جنبش عمومی نمی شوند، زیرا سایر نیروهای اجتماعی که در اوج فقر و مشکلات هم هستند نمی توانند به همدیگر بپیوندند. در همه جای جامعه سایه ی ترس، جهل و انفعال سایه انداخته است.

نتیجه ی این که جامعه ی ایرانی در نوعی بن بست اجتماعی و روانی قفل شده است و قادر نیست خود را از شر وضعیت کنونی رها سازد. ایمان به خود را از دست داده، معدود قهرمانهایش را تنها می گذارد، ارزش های دیرینه ای که استخوان بندی فرهنگ اعتراض اجتماعی اش را تشکیل می داده پایمال گشته، اعتمادش به طور مکرر مورد بدترین نوع خیانت ها واقع شده، شریک ناخواسته ی مجرمان حاکم شده، ضرورت بها پرداختن برای آزاد سازی خود را نمی شناسد، ستم پذیری را عادی و جبری تلقی کرده و توانایی و شجاعت قیام و طغیان را ندارد. بر این مبنا، تبدیل به ملتی شده است که در بالاترین حد تغییر طلبی اش آرزو می کند که نیرویی از دست غیب بیاید و نجاتش دهد. این که این دست نجات از واشنگتن بیاید یا جایی دیگر چندان برایشان مهم نیست. چون «از خود بیگانه» شده به «بیگانه از خود» پناه برده است.

## موقعیت اپوزیسیون

از سوی دیگر، آنچه به عادت از آن تحت عنوان اپوزیسیون ایرانی نام می برند برای تغییر شرایط داخل کشور فاقد قدرت کافی می باشد. سازمانهای ریز و درشت اپوزیسیون که در طول بیش از بیست سال مبارزه ناکارآ فرسوده و درمانده شده اند با تکیه بر استراتژی بقا سعی می کنند ردی از خویش برصحنه ی سیاسی نگه دارند تا هم وجدان سیاسی خود را آرام سازند و هم شاید در فردای «ایران آزاد شده توسط دیگران»، جایی و سهمی و نقشی برای خود بیابند. هیچ یک از آنها حاضر به پذیرش همکاری واقعی با دیگری در قالب جبهه و اتحاد و غیره نیستند و هر یک با نفی سایرین خود را بهترین و محق ترین می دانند. اپوزیسیون ایرانی دیگر زاینده ی امیدی جدی در دل جامعه نیست و دهها کانال رادیویی و تلویزیونی و صدها سایت اینترنتی متعلق به مخالفان خارج از کشور رژیم قادر نیستند به طور عملی منشاء حرکتی خطر ساز برای رژیم باشند. به همین دلیل، بخش مهمی از اپوزیسیون نیز با فراموش کردن رسالت خود به صورت علنی یا ضمنی امید بسته است که شاید یک نیروی بیگانه بیاید و «کار را تمام کند» و یا حداقل «کار را شروع کند». عدم درک اپوزیسیون از ضعف های ریشه ای خویش سبب شده که بدون توجه به ضرورت برخی از تغییرات کیفی در دیدگاه ها یا عملکرد خویش، به کمی کاری و تکرار بازگفته ها مشغول است و شهامت و شعور «تغییر خود» برای «تغییر جامعه» را نیافته است. نبود پیشنهاد جایگزین سراسری و معتبر از جانب اپوزیسیون، ناامیدی ایرانیان را عمیق تر کرده است. اپوزیسیون ناتوان جامعه ی منفعل را تغذیه می کند و جامعه، با انفعال خویش، اپوزیسیون را ناتوانتر می سازد.

<sup>1</sup> [http://www.radiofarda.com/iran\\_article/2004/8/21ff07fb-ad9f-4095-8bb9-9614a6412236.html](http://www.radiofarda.com/iran_article/2004/8/21ff07fb-ad9f-4095-8bb9-9614a6412236.html)

بدین گونه ملت ایران، در وسیعترین معنای خود و شامل ایرانیان داخل و خارج از کشور، فعال یا غیر فعال، از بدست گرفتن مهار سرنوشت تاریخی خویش عاجز شده است. این عجز به طور طبیعی تعیین سرنوشت میهنمان را به نیروی «غیر ملی» واگذار می کند. دو نیرو در این باره مطرح هستند: رژیم جمهوری اسلامی از یکسو و اراده های بیگانه از سوی دیگر.

## جایگاه رژیم

رژیم حاکم بر ایران که مرکب از مافیای روحانی-بازاری است در شرایط تاریخی حساسی از حیات مخرب خود به سر می برد. سرمایه داری تجاری سنتی، که از بازاریان، نوسرمایه داران کهنه گرا و نیز آخوند-میلیاردهای بعد از انقلاب تشکیل شده است، در مقابل یک انتخاب حساس قرار گرفته است. در حالی که غارت بی سابقه و عظیم 25 ساله ی ایران بسیاری از منابع تاراجگری این طبقه ی مافیایی را به سوی پایان خود برده است، شرایط جهانی شدن سرمایه و رشد اشکال دیگری از فعالیت اقتصادی در داخل کشور، موقعیت این طبقه ی اجتماعی را که قدرت سیاسی را نیز در اختیار دارد به طور جدی به خطر انداخته است. در این شرایط نوین، یا این طبقه باید به گشودن اقتصاد کشور و پذیرش واقعیت های جدید سرمایه داری جهانی در منطقه تن در دهد و یا از طریق روش های مقابله ای، فضای عمومی فعالیت اقتصادی و تحرك اجتماعی و سیاسی را ببندد. انتخاب نخست سبب رشد کمی و کیفی سرمایه داری غیر تجاری شده و از این طریق، صحنه ی اقتصادی جامعه از انحصار مافیایی این طبقه خارج می شود. این شکست انحصار، به معنای تقسیم ثروتها و لذا تقسیم سودهاست. سرمایه داری سنتی حاکم که با تکیه بر چرخه ی تجاری صادرات نفت، واردات کالاهای مصرفی و واسطه گری، به کسب درآمد غیر تولیدی مشغول است از قرار گرفتن در مقابل یک سرمایه داری صنعتی و تولیدی به شدت وحشت دارد. بخصوص اگر این سرمایه داری پشتوانه و ریشه ی خارجی داشته باشد و از توان فن آوری بالا برخوردار باشد.

رژیم حاکم بر ایران، که متشکل از این سرمایه داری سنتی تجاری و مدافع منافع طبقاتی آنست، می داند که باز کردن اقتصاد کشور به روی فعالیت های تولیدی با خود تغییرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را نیز به همراه می آورد. از جمله، ضرورت قانون سالاری و تامین امنیت سرمایه ها که مستلزم پایان دادن به عمل کردهای وحشیانه ای مانند خصوصی سازی های مافیایی، حذف اجباری رقبا و اختصاص منابع به خودی ها می باشد. جناح راست حاکم که نماینده ی سیاسی مستقیم این سرمایه داری سنتی است در حال حاضر بانگرانی بسیار زیاد مراقب اوضاع است و با قدرت وارد عمل شده تا تمام زمینه های تغییر نامطلوب خود را خفه و سرکوب کند. نمونه ی بارز آن تعطیلی فرودگاه جدید خمینی بود. مافیای وابسته به سپاه پاسداران که شریک دزدی های این سرمایه داری بازاری غارتگر است وارد عمل شد تا اجازه ندهد یک ورودگاه هوایی مهم در خارج از کنترل مستقیم این مافیا آغاز بکار کند. نباید فراموش کرد بیش از یک سوم واردات کل کشور از طریق قاچاق صورت می گیرد. ارزش پولی این میزان از واردات بالغ بر 10 میلیارد دلار می باشد و تحت نظر مافیاهای مورد حمایت دستگاه های امنیتی، انتظامی و قضایی حاکمیت به کار خود مشغول است.

جناح راست که دریافت حضور اصلاح طلبان در بدنه ی حاکمیت می تواند زمینه ی ورود و رشد سرمایه داری غیر تجاری را فراهم کند به فکر واکنش افتاد، به سرعت دوم خردادی ها را از صحنه سیاسی جارو کرد و در حال حاضر در حال بستن و قفل کردن تمامی راههای نفوذ شکل های دیگر فرا رسیدن این سرمایه داری نوین است. این مافیا که تسلط خود را در داخل کشور از طریق مسخ سازی توده ها، سرکوب و اختناق امنیتی برقرار ساخته است و از بابت اپوزیسیون عقیم خارج از کشور نیز خیالش راحت است، تنها نگرانی خود را اراده ی قدرتهای خارجی می داند که می خواهند و می توانند این خوان یغما را به طریقی از چنگشان درآورند. به همین دلیل نیز نهادهای نظامی رژیمی که نماینده ی این سرمایه داری سنتی است وظیفه دارند تا امنیت ساختاری نظام را از هر طریق و از جمله با دستیابی به سلاح های کشتار دسته جمعی تامین کنند. «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» به مثابه «لشکر مزدوران سرمایه داری اسلامی» عمل می کند و بابت تامین امنیت نظام حق دارد در این غارت کشور با آخوندها و بازاری ها سهیم باشد. کوشش شبانه روزی رژیم و هزینه کردن میلیاردها دلار

برای دستیابی به فن آوری اتمی در واقع در این راستاست. رژیم که می داند ایالات متحده، با استقرار نزدیک به 200 هزار نیرو در منطقه ی خلیج فارس، زمینه ی تغییر دهی برخی حکومت ها مانند او را در راستای استراتژی «خاورمیانه ی بزرگ» آماده می سازد، دریافته که باید به صورت پیشگیرانه و لذا تهاجمی با موضوع برخورد کند.

در این باره، چنانچه در ابتدای مقاله اشاره شد، تلاش رژیم بر تبدیل عراق به باتلاق و کشتارگاه نیروهای آمریکایی متمرکز است تا با وارد ساختن یک شکست عمده به ایالات متحده این کشور را وادارد که در استراتژی خاورمیانه ای خود تجدید نظر کند و تغییر رژیم ایران را تبدیل به تحمل رژیم ایران کند. یعنی جایی در استراتژی خاورمیانه ای خود برای بقای حکومت جمهوری اسلامی تدارک ببیند. سرمایه گذاری رژیم در آتش افروزی در عراق از طریق و به امید سوار شدن بر یک بستر نارضایتی عمومی مردمی می باشد. کاری که آخوندها هم در زمان انقلاب در ایران و هم بعد در جنوب لبنان تجربه ی عملی آنرا دارند. در عراق نیز مردم، اعم از شیعه و سنی، که از قتل، اشغالگری، اهانت، جنگ، بیکاری و فقر خسته اند آماده اند تا برای تغییر شرایط دست به اسلحه ببرند. در چنین شرایطی برای شبکه ی وسیع نظامی، تبلیغاتی و امنیتی رژیم کار دشواری نیست که این نارضایتی را به سمت یک جنگ داخلی و یک شورش مسلحانه هدایت کند. کاری که مقتدی صدر با اهدافی کمابیش مشابه در حال انجام است. رژیم مقابله ی فعال خود با آمریکا را در خاک عراق آغاز کرده است و باید منتظر واکنش فعال آمریکا در این باره باشد.

### نقش اسرائیل در این میان

از سوی دیگر دو قدرت بزرگ حاضر در خاورمیانه - آمریکا و اسرائیل- در شرایطی به سر می برند که نمی توانند بدون رفتن به سمت اشکال رادیکال حل و فصل مسائل منطقه ای، عمل کنند. نخست سرنوشت اسرائیل مطرح است. راستهای این کشور که قول تشکیل «اسرائیل بزرگ» را در دو دهه نخست قرن بیست و یکم به یهودیان مهاجر و سرمایه گذار در این کشور داده اند بدنبال آن هستند تا با نسل کشی فلسطینی ها و جذب گسترده ی مهاجران یهودی شرایطی را بوجود آورند که بتوانند در یک مقطع مناسب، با طرح تئوری معروف هیتلر، به نام «فضای حیاتی»، به اشغال سرزمین های باقیمانده ی فلسطینی پردازند و بعد هم زمینه را برای توسعه ی این اشغال گری به سوی سایر سرزمین های عرب ادامه دهند. اجرای این طرح که با مشکلات بسیار و از جمله مقاومت سرسختانه ی فلسطینی ها روبرو شده است نیازمند تضعیف کامل کشورهای عرب و مسلمان خاورمیانه است تا با دست باز به ادامه این پروژه پردازد. نباید فراموش کرد که عراق صدام حسین نخستین حامی مالی فلسطینی ها بود و بنابراین بقایش برای اسرائیل غیر قابل تصور می نمود. برای همین، دولت یهود نیاز مبرم به حضور نظامی آمریکا در منطقه دارد تا از طریق ماشین جنگی ایالات متحده این بخش از اهداف خویش را به پیش برد. فعالیت گسترده ی ماموران اسرائیلی در عراق و بخصوص در کردستان عراق نشان دهنده ی تصمیم این کشور برای استقرار دراز مدت و فعال در مرزهای ایران، سوریه و ترکیه در خاک عراق می باشد. اسرائیل عراق را به صورت پایگاهی برای هدایت عملیات بر علیه ایران می بیند.

برای اسرائیل اهمیت دارد که رژیم ایران، با وجود اینکه کمترین مشکل و تهدید عملی برای او محسوب نمی شده و نمی شود، به سلاح اتمی دست نیابد. زیرا این امر می تواند سبب تحریک سایر کشورهای عربی برای دستیابی به سلاح های اتمی شود و از این طریق، خطر امنیتی برای اسرائیل بوجود آورد. بنابراین، دستیابی ایران به سلاح اتمی نه به طور مستقیم که به گونه ی غیر مستقیم است که می تواند برای اسرائیل خطرساز شود و به همین دلیل، دولت یهود تلاش خواهد کرد مانع از دستیابی رژیم ایران به بمب اتمی شود. این تلاش از طریق آمریکا هماهنگ و عملی خواهد شد.

## آینده آمریکا در منطقه

از سوي ديگر آمريکا که نمی تواند آينده ي سخت اقتصاد بيمار خود را بدون سلطه ي عملي و مستقيم بر منابع و بازارهاي خاورميانه تصور کند، بارها از رژيم ايران خواسته است که با گشودن بازارهاي اين کشور و بالتبع برقرار روابط عادي با آمريکا بقاي خود را تامين کند. اما سرمايه داري سنتي حاکم در ايران که می داند در پشت اين خواست، تقسيم سودهاي نجومی و چه بسا حذف شدن تدریجی خودش از صحنه سياسي و اقتصادي منتظر اوست پیوسته مذاکرات را به شکست کشانده است. بن بست مذاکرات که تا زمان بقاي اين سرمايه داري در قدرت در ايران ادامه خواهد يافت آمريکايي ها را به سوي اشکال ديگر باز کردن قفل اقتصاد ايران هدايت می کند. آمريکا در نهايت براي ادغام ايران در طرح تسلط خاورميانه اي خود بايد رژيم فعلي را تعيين تکليف کند. يا در پاي ميز مذاکره، يا در ميدان جنگ. حالت اول بسيار بعيد است، زيرا پاي منفعلي در ميان است که نه سرمايه داري آمريکا می تواند در خارج منطقه اي و جهاني از خير آن بگذرد نه سرمايه داري سنتي حاکم بر ايران براي بقاي اقتصادي و سياسي خود.<sup>2</sup> دسترسي يکي به اين منابع محروميت ديگري را می طلبد، زيرا اين دو نوع سرمايه داري متعلق به دو دوره ي تاريخي متفاوتند و از حيث کارکرد قادر به مصالحه و همکاري با هم نيستند. يکي بسته شدن را می طلبد ديگري باز شدن را ايجاب می کند. اتفاقي که در نهايت با سرمايه داري آل سعود در عربستان روي خواهد داد. رژيم ايران بر اين باورست که اگر قرار باشد با مذاکره، موضوع حل و فصل شود بهتر است با دمکراتها پاي مذاکره نشست تا جمهوريخواهان. به همين دليل است که رژيم روي پيروزي جان کري کانديداي حزب دمکرات حساب باز کرده است.

## اهميت ايران در انتخابات آتي آمريکا

اما به نظر می رسد که جمهوري خواهان ممکن است در اين باره قدری شتاب زده تر عمل کنند. يعني منتظر اين نشوند که ببينند تکليف انتخابات چه می شود. بر عکس، آينده ي انتخاباتي جرج بوش به قدری در خطر است که جبهه ي او بايد قبل از آغاز انتخابات دوم نوامبر حرکت مهمی را آغاز کند تا اعتبار از دست رفته ي ناشي از کارنامه ي حکومت فعلي در عراق را باز بخرد. به نظر می رسد که استراتژي آنها می تواند «جبران شکست در عراق» با «پيروزي در ايران» باشد. چنين فرضيه اي بر اين اساس استوارست که در جريان تبليغات انتخاباتي جمهوري خواهان براي باز انتخاب بوش عليه جان کري کانديداي دمکرات، محور اصلي مورد تاکيد بوش موضوع امنيت آمريکا و مبارزه با تروريسم است. در حالي که دمکرات ها کارنامه ي بد اقتصادي و اجتماعي او را به باد انتقاد گرفته اند، در عين حال که از فرو رفتن در باتلاق عراق نیز اظهار نگراني می کنند. باند مافيایي حاکم بر قدرت در آمريکا که اقتصاد نظامي آمريکا را فعال کرده و درآمدهاي ميلياردی نصيب شرکت هاي بزرگي مانند کارلايل و هاليبورتون نموده است نمی تواند به اين راحتی قدرت سياسي را به دست دمکرات ها بسپارد. رقمی که اين شرکت ها بابت تغيير استراتژي خاورميانه اي آمريکا بايد پردازند بسيار سنگين است و به همين خاطر برايشان می صرفد که با براه انداختن ماجرايي ديگر در ايران کفه ي ترازوي انتخاباتي را به سمت خود جلب کنند. نبايد فراموش کرد که هئيت حاکمه ي فعلي آمريکا داراي خصلتي استثنايي است و آن اينکه براي نخستين بار به طور تقريبي تمامی اعضاي بلند پايه حکومت آمريکا خود از تجارترگان و روساي شرکت هاي بزرگ اقتصادي اند : جرج بوش رئيس جمهور آمريکا که در قالب شرکت نفتي خانوادگي با پدرش به معاملات ميلياردی با عربستان مشغول است، معاون وي ديك چني که بزرگترين سهامدار شرکت هاليبورتون می باشد، دونالد رامسفلد مشاور شرکت هاي بزرگ است و حتي جان آشکرافت وزير دادگستري آمريکا از دلالي مالي کوتاهي نمی کند. براي هئيت حاکمه فعلي

<sup>2</sup> بحث بر سر بيش از 25 ميليارد دلار درآمد نفتي، حدود 5 ميليارد دلار درآمدهاي غير نفتي و نزديک به 30 ميليارد دلار واردات است. بر اين ارقام علني و نسبي بايد اقتصاد پنهان در اختيار بنيادهاي رژيم و نيروهاي نظامي مانند سپاه را افزود که با رقمی چند ميليارد دلاری در سطح ملي، منطقه اي و جهاني مشغولند.

پیروزی در انتخابات نه تنها حفظ قدرت سیاسی بلکه رونق فعالیت اقتصادی شرکت هایشان می باشد.

گزارش های پراکنده ای که از این سوی و آن سوی به گوش می رسد حکایت از احتمال بروز وقایعی در ماه های قبل از ماه انتخابات یعنی ماه نوامبر دارد. روزنامه گاردین در گزارشی اخیر اعلام می داشت که «با هدف قرار دادن ایران توسط آمریکا، ممکن است پاییز با یک خبر غافل گیر کننده روبرو شویم.»<sup>3</sup> این روزنامه با اشاره به روند رو به افزایش تنش در روابط میان ایران و آمریکا در مورد برنامه های هسته ای این کشور پیش بینی می کند که در «آستانه انتخابات نوامبر» آمریکا دست به اقداماتی عملی بر علیه ایران بزند. اقداماتی که میتواند شامل «حمله جراحی وار یا عملیات مخفی به کمک نیروهای ویژه» باشد.

آمریکا و اسرائیل به طور مشترک بر آنند تا با بمباران مرکز اتمی ایران هر یک اهداف خویش را تأمین کنند. اسرائیل خطر گسترش تلاش برای دستیابی به سلاح اتمی را در خاورمیانه از میان ببرد و نشان دهد که هر کشور مسلمان عربی که به این فکر افتد با هواپیماهای دولت یهود سرو کار خواهد داشت. در آمریکا نیز بوش می تواند این حمله را با بوق و کرنا به حساب تعهد عملی خود در قبال حفظ امنیت شهروندان آمریکا معرفی کرده و بگوید که با این «هدف غیر قابل بحث» بوده که به مراکز اتمی ایران حمله ور شده است. این امر با قدری کار تبلیغاتی می تواند اعتبار مهمی برای بوش به همراه آورد و سرنوشت انتخابات را به نفع او رقم زند.

این نقشه که تنها برای حفظ منافع دو دولت اسرائیل و آمریکا می باشد اما توهمات زیادی را در ذهن بسیاری دامن زده است و تبدیل به روزنه ی امیدی برای برخی از ایرانیان شده است.

### آرزومندان ایرانی حمله ی آمریکا

بسیاری از ایرانیان بر این باورند که با چنین حمله ای رژیم رو به سقوط خواهد رفت. این در حالیست که چنین احتمالی بسیار ضعیف است. پایه های دوام رژیم بر روی تاسیسات اتمی آن نیست که با از دست دادنش سقوط کند. بنابراین چنین رابطه ای بیشتر از آنچه در عالم واقع باشد در عرصه ی ذهن است. لیکن نباید این احتمال را از نظر دور داشت که این حمله با واکنش ایران مواجه شود و این واکنش مانند گلوله ی برف افزایش یافته و به سمت یک رویارویی واقع پیش رود. البته بعید است که تحت سفارش لندن، رژیم با یک چنین روش انتحاری عمل کند، اما نباید برخی احتمالات را از نظر دور داشت.

سناریوی بمباران تاسیسات اتمی ایران برای کشورمان یک فاجعه تاریخی واقعی محسوب می شود. تعدد و پراکندگی مراکز اتمی ایران طوریست که حمله و تخریب آنها به صورت یک خط عمودی از شمال به جنوب ایران را شامل می شود و آنچنان فاجعه انسانی و زیست محیطی برای کشورمان به همراه خواهد داشت که بی شک منجر به محو همیشگی بخشی از سرزمین و تمدن ایران خواهد شد. گزارش های مفصلی منتشر شده است که نشان می دهد حتی به کاربردن اورانیوم فقیر شده، که به مراتب اثرات مخرب آن کمتر از رادیو اکتیویته منتشرشع از اورانیوم غنی شده است، آثار غیرقابل جبرانی بر سلامت جسمی و روانی افراد در معرض خود دارد. یک مطالعه پزشکی بر روی برخی از افغانهای منطقه ی ننگرهار در افغانستان نشان می دهد که آنها به دلیل استنشام دود ناشی از انفجار گلوله های آمریکایی که حاوی اورانیوم فقیر شده بوده اند مبتلا به علائمی مانند سردرد، تب، خستگی، ناراحتی های عضلانی و بی نظمی های عصبی شده اند. این گزارش حکایت از وجود بیش از استاندارد مواد رادیو اکتیویته در فضای جغرافیایی این منطقه حکایت می کند. در عراق و به دلیل مصرف این مواد در جریان جنگ نخست خلیج فارس وضع به مراتب بدتر از این است. حتی سربازان آمریکایی که با این گلوله ها سرو کار داشته اند به مشکلات مهم جسمی و عصبی دچار شده اند. دهها هزار نفر در عراق به دلیل سرطانهایی ناشی از پخش این مواد در محیط زندگی شان جان سپرده اند. آثار ایزوتوپ های اورانیوم موجود در محیط طبیعی تا 4 هزار

<sup>3</sup> <http://www.roshangari.net/as/ds.cgi?art=20040810133631.html>

سال دوام خواهد آورد. حداقل زمان پیش بینی شده برای پاکسازی محیط از آثار این مواد 2500 سال برآورد می شود. در طول این مدت حیات گیاهی و حیوانی در این مناطق دستخوش تغییرات غیر طبیعی شده و منجر به پیدایش موجوداتی خارق العاده و خارج از هنجارهای طبیعی می شود. حتی جنین زنان باردار تحت تاثیر این تشعشعات دچار نارسایی های ژنتیک شده، بصورت غیر طبیعی رشد می کند و موجوداتی ناقص الخلقه را تولید می کند. در عراق این پدیده هر سال در حال افزایش است.

اینک باید لحظه ای تصور کرد که با بمباران مراکز اتمی ایران چه مناطقی از کشور و به مدت چند هزار سال به صورت آلوده و چه بسا غیر قابل زیست در خواهد آمد. نگاهی به نقشه ی پراکندگی مرکز فعالیت های اتمی ایران نشان می دهد که چگونه مهمترین مناطق کشور می تواند پس از بمباران این مراکز برای همیشه آلوده شود: آذربایجان، رشت، تهران، اراک، نطنز، اصفهان، یزد، بوشهر.

صدها هزار کیلومتر مربع از محیط طبیعی ایران و میلیونها ایرانی در چنین واقعه ای محکوم به نابودی آنی یا تدریجی خواهند بود. نباید فراموش کرد که کسی از میزان پیشرفت رژیم ایران در میزان غنی سازی اورانیوم اطلاع دقیق ندارد و چه بسا، بمباران یکی از این مراکز منجر به نوعی از تخریب انفجاری شود که ابعاد آن قابل پیش بینی نباشد. برای اسرائیل این امر چندان نگران کننده نیست. رئیس ستاد مشترک اسرائیل موشه یعلون در گفتگویی با روزنامه ی یهودی «یدیעות آحرنوت» در کمال بی تعارفی آنچه را که اسرائیل برای تمام خاورمیانه آرزو می کند، در مورد ایران بدین گونه به زبان آورد: «با ایران باید برخورد سیاسی نظامی کرد تا اینکه به سرنوشت عراق دچار شود.»<sup>4</sup>

## امروز عراق فردای ایران

اشاره به وضعیت فعلی عراق بی دلیل نیست. نگاهی کوتاه به موقعیت این کشور به خوبی نشان می دهد که اسرائیل و آمریکا برای ایران نیز می توانند شرایط مشابه ای تدارک ببینند: عراق تبدیل به کشوری اشغال شده گشته که تا کنون بیش از بیست هزار نفر از مردمش در جریان یک سال و چهار ماه گذشته کشته شده اند، دهها هزار نفر مجروح، هزاران نفر در زندانهای مخوف مانند ابو غریب تحت شکنجه و آزار و تحقیر قرار می گیرند، تمام زیر بنای اقتصادی آن ویران شده است، قادر به صدور نفت نیست، موزه آثار چند هزار سال تاریخش به غارت رفت، بیکاری در اوج خود است، کشور به دست حکومتی سپرده شده است که در راس آن چند مامور آدمکش سازمان سیا قراردادها شده اند، مملکت در آستانه تجزیه قومی-منطقه ای و چه بسا جنگ داخلی چند ده ساله قرار دارد، بستر مناسب برای کسب قدرت توسط نیروهای رادیکال مذهبی باز شده، قراردادهای کلان اقتصادی به ضرر کشور و به نفع کمپانی های بزرگ یهودی-آمریکایی بسته شده، اسرائیل پایگاه های جاسوسی خود را در مناطق مختلف کشور مستقر کرده و آمریکا هر روز چند ده شهروند عراقی را به اسم شورش و تروریست قتل عام می کند. هیچ چشم انداز روشنی در مقابل عراق نیست.

کارشناسان سازمان ملل اظهار داشته اند که بر اثر بمبارانهای زیرساخت های اقتصادی در جریان جنگ نخست خلیج فارس و دوازده سال محاصره عراق به مرحله ی «عصر زمینداری» بازگشت. یعنی چیزی شبیه به افغانستان تحت اشغال.

آن دسته از ایرانیانی که در داخل و خارج فکر می کنند از دل تجاوزگری آمریکا و اسرائیل به ایران چیزی بهتر از افغانستان و عراق درخواهد آمد به احتمال زیاد در اشتباهند زیرا تنها چیزی که برای واشنگتن و تل آویو مهم نیست سعادت و آسایش مردم ایران است. چگونه می توان به حسن نیت اسرائیل باور داشت وقتی رئیس ستاد مشترکش اینگونه سفارش دچار ساختن ایران به سرنوشت مشابه عراق را می کند. آیا واشنگتن جز در پی رونق بخشیدن به اقتصاد جنگی آمریکا چیز دیگری در ایران می خواهد؟ دراین میان ملت ایران که بارها و بارها برای نجات خود از دست استبداد داخلی به نجات بخش بیرونی روی آورده و پای اعراب و مغول و انگلیس ها را به ایران باز کرده است، این بار نیز در حال ارتکاب همان خطای کهن خود است.

<sup>4</sup> [http://web.peykeiran.com/net\\_iran/irnewsbody.aspx?ID=17764](http://web.peykeiran.com/net_iran/irnewsbody.aspx?ID=17764)

لیکن این بار آثار تخریب نجات بخشی خارجی چنان خواهد بود که در ایران نه از تانک نشان ماند و نه از تانک نشان.

به جای درافتادن در چنین موقعیت مفلوک‌کوی که قرار باشد نجات بخشمان رژیم جنایتکار اسرائیل و یا حکومت سلطه جوی آمریکا باشد، آیا بهتر نیست از خود روی نگردانیم، به خود بازگردیم و به یاد آوریم که در تاریخ مان کاوه، ابومسلم، بابک، امیر کبیر و مصدق را داشتیم که برای حفظ حرمت انسان ایرانی مبارزه کردند و حتی جان دادند؟ چرا باید بپذیریم که از ترس مرگ خودکشی کنیم. چرا باید از ترس سپاه پاسدارن رژیم راه را برای سپاه چهارم آمریکا باز کنیم؟ آیا حاضریم حقارت اشغال کشورمان را بپذیریم تا نبود شجاعت نبرد با رژیم را جبران کنیم؟

آنچه در این میان باورش سخت است اینکه مردم ما، اگر همین حمایتی را که از ورود آمریکا به ایران دارند، از یکی از جناح‌های اپوزیسیون به عمل می‌آوردند، این جناح می‌توانست به جایگزینی معتبر و جدی در صحنه‌ی سیاسی تبدیل شده و راهگشا باشد. اما اینجا نیز ایرانیان از خود بیگانه، بیگانه را بر خودی ترجیح می‌دهند، همانند اتومبیل خارجی نسبت به اتومبیل داخلی.

و در پایان باید از ایرانیانی که اینگونه دست به دعا نشسته اند تا هواپیماهای اسرائیلی و تانک‌های آمریکایی برسند و مملکت شان را آزاد کنند پرسید آیا می‌دانند به چه کاری مشغولند؟ آیا باید آینده‌ی فرزندانمان را به قاتلان کودکان عراقی و فلسطینی بسپاریم؟ آیا در مقابل تبدیل بخش عظیمی از ایران به صحراهای خشک آلوده به رادیو اکتیویته احساس مسئولیت می‌کنیم؟ آیا می‌دانیم که ایرانی‌های وابسته به سیا و موساد هم کم نیستند که بیایند و نقش کارزای، چلبی و علاوی از نوع ایرانی را بازی کنند؟ از خود بپرسیم: آیا این بخاطر ترس و وحشت ما از رویارویی با رژیم ضد ایرانی حاکم نیست که اینگونه دست به دامان دشمنان ایران شده ایم؟ شاید وقت آن باشد که از خود بپرسیم چه کسی باید تعیین‌گر فردای ایران باشد: مردم ایران؟ رژیم ضد مردمی و ضد ملی جمهوری اسلامی؟ آمریکای مجبور به تاراج‌گری؟ یا اسرائیل جنایتکار؟ وقت پاسخ دادن صریح به این پرسش فرا رسیده است. تاریخ فردا شاهد کنش امروز ماست.

\* \*

[www.koroshfani.com](http://www.koroshfani.com)

15/08/2004